

مقاله

برخی اصطلاحات تألیف

ادبی در میان مسلمانان*

نوشته: احمد جاسم نجدی

ترجمه: سید حسن اسلامی

بسیاری از پژوهشگران می‌پندارند نه تنها روش تحقیق را از غرب فراگرفته ایم، که در این گونه اصطلاحات نیز به ایشان وامداریم. اما پس از پژوهشی که درباره روش تحقیق چند تن از دانشمندان متقدم حوزه ادب صورت گرفت، دریافتیم که این دانش، عمیقاً عربی است و چه بسا که غریبان در آغاز، نهضت علمی خود را نیز چون دیگر دانشها از ما فراگرفته باشند.

طبیعی است که این دانش عربی نزد متقدمان ما اصطلاحات عربی خاص خود را داشته باشد و یکی از دلایل فراهم آوردن این بحث همین مسأله است. پس از گردآوردن اصطلاحات مربوط به تحقیق در کتاب «منهج البحث الادبی عند العرب» به اصطلاحات تازه ای برخوردیم که آنها را در اینجا با تفصیل نقل می‌کنم.

اصول

اصطلاح «اصول» در میان متقدمان به دو معنای کاملاً به هم پیوسته به کار رفته است: نخست به معنای نسخه اصلی کتاب مؤلف است. این معنا را در متون قرن چهارم به بعد

فراوان می‌بینیم. مثلاً ابو عبدالله الخشنی در کتاب «قضاة قرطبة» از زبان کسی چنین نقل می‌کند: «... دوست داشتم برای جستجوی «اصول» کتابهای معاویه بن صالح بن اندلس بروم...»^۱

روشن است که واژه «اصول» در اینجا به معنای نسخه های اصلی کتاب است. نسخه های اصلی هر کتاب خطی، کهنترین نسخه به شمار می‌رود؛ از این رو گاه واژه اصول بار معنایی قدمت را نیز با خود دارد. مثلاً آمدی پس از نقل بیت خطا در اشعار ابوتمام می‌گوید: «این مصراع که، نه اشکی ریخت و نه شکیبایی از دست داد، از فاحشترین خطاهاست. اگر گفته بود؛ نه برایش اشکی ریخت و نه بی تابی کرد...، معنا درست بود و فکر کردم ابوتمام نیز چنین چیزی گفته باشد ولی ناسخان به هنگام نقل بیت دچار اشتباه شده باشند. به همین خاطر به «اصل» ابوسعید السکری و دیگر «اصول» کهن مراجعه کردم...»^۲

آشکار است که مقصود آمدی از «اصل» ابوسعید السکری، نسخه ای است که ابوسعید از دیوان ابوتمام فراهم آورده است و ظاهراً کهنترین نسخه دیوان به شمار می‌رفته است. این اصطلاح از قرن چهارم به بعد به کار می‌رفته است.^۳

دومین معنای «اصول» مصادر و منابع مورد اعتماد نویسندگان و پژوهشگران برای تألیف و تحقیق بوده است. این معنا نیز به استناد گفته شیخ مفید، در قرن چهارم رایج شده است؛ «امامیه از دوران حضرت امیرالمومنین ع- تا دوران ابومحمد حسن عسکری- صلوات الله علیه- چهارصد کتاب تألیف کردند که «اصول» نامیده می‌شود و این است معنای گفته شان به «اصل»».^۴

از این گفته چنین برمی‌آید که مقصود از «اصول» منابع اساسی فقه شیعه امامی بوده است. زیرا کتابهایی که در عهد ائمه تدوین می‌شده به این نام موسوم می‌گشته است و در زمینه قانونگذاری و مسائل فقهی کاملاً مورد اعتماد و استناد بوده است. شبیه این معنا را در گفته ابوالفرج اصفهانی درباره عمرو بن بانه می‌بینیم: «کتابش در آغانی «اصلی» از «اصول»

* گفتنی است که مؤلف در کتاب «مناهج البحث الادبی» کوشیده است همه اصطلاحات این حوزه را گردآورد و این مقاله در حقیقت استراکی است بر آن. لذا به توضیح چند اصطلاح بسنده کرده است. مترجم

۱. قضاة قرطبة، ص ۱۶.

۲. الموازنة، ج ۱، ص ۲۱۶-۲۱۷.

۳. برای مثال ر. ك: المغرب، ج ۲، ص ۳۵ و غاية النهاية، ج ۲، ص ۴۸.

۴. معالم العلماء، ص ۳.

است. «^۵ روشن است که «اصول» در اینجا به معنای منابع اساسی است. زیرا کتاب عمرو بن بانه که ابوالفرج از آن نام می برد، از کتابهای مهم اغانی بوده و ابوالفرج بر آن بسیار تکیه داشته است.

استقرار اصطلاح «اصول» بر این دو معنا نزد مؤلفان متقدم آن را عنوان هر کتابی قرار داد که عالمان و پژوهشگران گرد می آوردند و به تدریج اصول مترادف کتاب به معنای عام کلمه گشت و به کتابهای مختلفی که عالمان و طالبان علم در کتابخانه های خود نگه می داشتند، اطلاق شد. شاهد ما این گفته ابونعیم اصفهانی در یکی از تذکره های کتابش است:

«احمد بن رستم ابوجعفر المذنی ... صاحب کتابها و اصول صحیح است که برای آنها حدود سیصد هزار درهم خرج کرد.»^۶

انشد

واژه «انشد» در برخی کتابهای ادبی به معنای «در کتاب ... آورده است» آمده نه به معنای لغوی آن یعنی به بانگ بلند و مسموع شعر خواندن.

انشد به این معنای علمی از قرن چهارم هجری نزد بسیاری از مؤلفان متقدم به کار رفته است؛ آمدی در کتاب الموازنه می گوید: «وانشد ابوالعباس بن المعتز فی کتاب سرقات الشعراء لسلم الخاسر یعبیه بردئ الاستعارة فی قوله برئی موسی الهادی ...»^۷

ابوالعباس بن المعتز در کتاب سرقتهای سلم خاسر از شاعران آورده است و استعارة نامناسب او را در مرثیه موسی الهادی بر او عیب می گیرد. «واضح است که انشد در اینجا به معنای «آورده است» می باشد که نزد مؤلفان از قرن چهارم به بعد رایج بوده است.»^۸

باب

این اصطلاح دو معنا دارد که تا امروز همچنان رایج است: یکی به معنای بخش اساسی بحث یا کتاب و دیگری معادل «نوع» و موضوع.

معنای نخست از همان آغاز دوران تألیف به کار می رفته است، زیرا در میان نویسندگان قرن سوم آن را به این معنا می یابیم. مثلاً جاحظ به هنگام سخن درباره خطبا می گوید: «در باره نامهای خطبا و اوصافشان درست تر آن بود که خطبای دوران جاهلیت را بر اساس مراتب و خطبای دوران اسلامی را

بر اساس منزلت‌هایشان بیاوریم ... و برای هر مطلبی جداگانه «بابی» بنهیم.»^۹

استفاده از «باب» به این معنا در میان مؤلفان قرن سوم به بعد بسیار رایج بوده است.

گفتنی است که این اصطلاح نزد برخی از مؤلفان دارای چنان محدوده مشخصی نیست که آن را از دیگر اصطلاحات جدا کند و گاه با دیگر اصطلاحات درمی آمیزد؛ مثلاً ابوهلال عسکری آن را به معنای «کتاب» به کار می برد. کتاب اول دیوان المعانی را «کتاب المبالغه فی التهانی والمدیح والافتخار» نام می نهد و تصریح می کند که این باب اول از کتاب دیوان المعانی در سه فصل است.^{۱۰} عین همین تداخل دو اصطلاح را در نوشته ابن سعید مغربی در قرن هفتم می بینیم که کتاب المغرب را به چند کتاب اصلی و هریک از آنها را باز به چند کتاب تقسیم می کند که البته دیگر مؤلفان آنها را باب می دانند، نه کتاب. اما این آشفتگی محدود بوده و پدیده عامی نبوده است و غالباً معنای اصطلاحی باب رعایت می شده است.

دومین معنای این اصطلاح موضوع یا نوع است که بسیاری از متقدمان آن را به کار برده اند؛ مثلاً ثعالبی در کتاب «الکنایة والتعریض» می نویسد:

«فصلی درباره کنایه به عورت مرد، از جمله کنایات خوب در این باب ...»^{۱۱}

ابوالولید حمیری نیز در کتاب البدیع فی وصف الریبع می گوید: «از گفته های زیبا در این باب سخن ابو عمر احمد بن عبدربه است که ...»^{۱۲}

۵. الاغانی، ج ۱۵، ص ۲۶۹.

۶. اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۸۵.

۷. الموازنه، ج ۱، ص ۲۶۴.

۸. برای مثال ر. ک: المؤلف والمختلف، ص ۸۹؛ لطائف المعارف، ص ۱۶۳؛ نمار القلوب، ص ۴۷؛ دلائل الاعجاز، ص ۵۳؛ اسرار البلاغه، ص ۵۷؛ المنتخب من کنایات الادباء، ص ۱۰؛ تحرير التحبير، ص ۱۶۸؛ المغرب (چاپ مصر)، ص ۲۶۲-۲۶۳.

۹. البیان والتبیین، ج ۱، ص ۱۰۶.

۱۰. دیوان المعانی، ج ۱، ص ۱۵.

۱۱. الکنایه والتعریض، ص ۹.

۱۲. البدیع فی وصف الریبع، ص ۶.

در متون بسیار دیگری که از متقدمان دیده ایم، بی شک اصطلاح باب در این دو معنا معنای نوع یا موضوع است. ۱۳

تألیف

نزد برخی از مؤلفان و عالمان این اصطلاح به همان معنای لغوی یعنی تنظیم گفتار، یا تشکیل جملات و عبارات بوده است و شواهد بسیاری بر آن از آغاز حرکت تألیف ادبی به چشم می خورد؛ از جمله گفتار ابو عیبه به این مضمون: «... و در آیه دیگری آمده است: فأذا قرأت القرآن، مجاز آیه آن است که «هنگامی که برخی آیات را در پی برخی دیگر تلاوت کردی تا جمع و به یکدیگر منظم گردد» معنای آن در این صورت همان معنای تألیف و جمع است. ۱۴

گفتار ابن قتیبه درباره قرآن کریم نیز مشابه این گفته است: «سپاس خدای را که راه کمال را برای ما هموار کرد و ما را به نور کتاب رهنمایی نمود... و با معجزه تألیف آزمندیهای بدخواهان را از آن دور ساخت...» ۱۵

این اصطلاح از قرن سوم هجری به معنای عملیات گردآوری نصوص و اخبار یا تألیف کتابها نیز به کار می رفته است. همان گونه که ابن قتیبه در کتاب تأویل مشکل القرآن می گوید: «لین کتاب را که جامع تأویل مشکل القرآن با استنباط از تفسیر است، تألیف کردم.» ۱۶

این اصطلاح با اصطلاح «تصنیف» در قرن چهارم به شکلی تفکیک ناپذیر به یک معنا به کار می رفته است و گاه به جای یکدیگر و یا با هم استفاده می شده است؛ مثلاً ابن ابی الحدید در آغاز برخی نصوص گاه می نویسد «قال المصنف» ۱۷ و گاه می نویسد «قال المؤلف» ۱۸ بنابراین ظاهراً متقدمان چندان تمایزی میان آن دو قائل نبوده اند و حتی کسانی که در همان زمان به تبیین برخی اصطلاحات علمی برخاسته اند، گاه آن دو را متفاوت و گاه یکسان دانسته اند: مثلاً در کتاب «التحفة النظامیه» چنین آمده است: «تصنیف و تألیف: تفاوت میان آن دو آن است که تصنیف به معنای مُصَنَّف به صیغه مفعول- چیزی است که غالباً از خود مصنف است... تألیف به معنای مؤلَّف به صیغه مفعول- برخلاف آن است. هر دو را یکسان و مساوی نیز دانسته اند. ۱۹

تحریر

این اصطلاح معنای روشن و رایجی دارد؛ یعنی همان نوشتن. لیکن به نظر می رسد مؤلفان متقدم آن را به مرحله نهایی

نوشتن و انتقال از سواد به بیاض یا چرک نویس به پاک نویس اطلاق می کرده اند و ظاهراً این معنا از قرن چهارم رواج پیدا کرده است. زیرا می بینیم که ابوبکر صولی تحریر را چنین تعریف می کند: «تحریر کتاب: خالص شدن آن. گویی که از نسخه هایی که بر آنها نوشته شده آزاد می شود و از تیرگی آنها خالص می گردد.» ۲۰ این معنا را بعدها میان نویسندگان دیگر نیز می یابیم. ۲۱

ترجمه

این اصطلاح به سه معنا به کار رفته است:

۱. برگردان متنی از زبانی به زبان دیگر. این اصطلاح به همین معنا نیز امروزه آن چنان رواجی دارد که نیاز به شاهد آوردن بر آن نیست.
۲. عنوان: ترجمه به این معنا تنها در میان متقدمان به کار می رفته است و احتمالاً از قرن سوم هجری این معنا بر آن بار شده است. زیرا می بینیم که ابن داوود اصفهانی چنین می نویسد:

«باب جهلم: آن که خوابش کوتاه شبش دراز شود... اما کسانی را که این باب را با نامشان عنوان نهادیم در هر حال عذرشان مقبولتر از پیشینیان است...» ۲۲ بیهقی نیز در مقدمه کتاب المحاسن والمساوی می نویسد: «هر چه در وصف و

۱۳. برای مثال ر. ک: زهر الادب، ج ۱، ص ۱۴ و ۲۳۴؛ الجمان، فی تشبیهات القرآن، ص ۲۷۹ و ۲۸۰؛ شرح المقامات، ج ۱، ص ۱۵۴-۱۵۶ و الجامع الکبیر، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.
۱۴. مجاز القرآن، ج ۱، ص ۳.
۱۵. تأویل مشکل القرآن، ص ۳. و دلائل الاعجاز، ص ۳۵.
۱۶. تأویل مشکل القرآن، ص ۱۸.
۱۷. الفلک الدائر، ص ۵۶.
۱۸. همان، ص ۱۹۲.
۱۹. التحفة النظامیه، ص ۶۵.
۲۰. ادب الکتاب، ص ۱۵۶.
۲۱. ر. ک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۰۲؛ البرهان، فی وجوه البیان، ص ۳۱۶؛ مفتاح العلوم، ص ۵۰، ادب الاملاء والاشملاء، ص ۱۸۰؛ تذکره السامع، ص ۱۷۶؛ شرح ابن الوحید، ص ۱۳ و نهاییه الادب، ج ۹، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.
۲۲. الزهرة، ج ۱، ص ۲۸۴.

منقبت کتابها گفته شده کمتر از آن است که سزاوار کتاب ما باشد. این کتاب شامل محاسن اخبار و طرایف آثار است و آن را به «کتاب المحاسن و المساوی» عنوان نهاده ایم (و ترجمنا بکتاب المحاسن و المساوی)» ۲۳

کاملاً روشن است که مقصود ابن داوود اصفهانی در قرن سوم و بیهقی در قرن چهارم و نویسندگان که پس از آنان آمده اند، از ترجمه عنوان است. ۲۴

۳. زندگی نامه: ترجمه به این معنا نیز امروزه رایج است، اما به نظر می رسد که ترجمه به این معنا از قرن هفتم به بعد میان نویسندگان رواج یافته است و تا آنجا که ما تتبع کرده ایم در میان نویسندگان متقدمتر ترجمه را به این معنا نیافته ایم. ابن خلکان در این متن ترجمه را به همین معنا به کار برده است: «قاضی رشید بن زبیر در جزء اول کتاب خود الجنان در ترجمه ابوالحسن علی بن عبدالعزیز چنین آورده است...» ۲۵

تعلیق

این اصطلاح در میان متقدمان حوزه ادب به دو معنا به کار می رفته است: نخست به معنای نوشتن و مرادف کتابت بوده است؛ مثلاً ابوالطیب لغوی در مقدمه کتابش مراتب النحویین خطاب به آن که کتاب را برایش نوشته است می نویسد: «هنگامی که شکایتهای تو بر آنچه خود از اغلاط مردم مشاهده کرده بودی جمع گشت و دیدم تو نیز دچار پاره ای از آنها شده ای بسرعت آنها را ثبت کردم و به تعلیق (نوشتن) آنها دست یازیدم... تا دچار سهو و خطایی نشوی... پس در این کتاب آنچه را که غفلت از آن بر تو ناپسندیده است، نوشتم.» ۲۶

اصطلاح تعلیق در میان متقدمان به معنای یادداشتهایی که به هنگام مطالعه بر او راقی خاص ثبت می کرده اند، نیز اطلاق می شده است. در این معنا تعلیق مرادف یادداشت است: مثلاً در تمة الیتیمه درباره زندگی نامه شاعر بهدلی چنین آمده است: «پس از فراغت از نوشتن کتاب الیتیمه، در میان «تعلیقات» خود اشعاری از بهدلی را یافتیم که فراموش کردم چه کسی آنها را بر من خوانده است...» ۲۷

ظاهراً مراد از تعلیقات در این متن یادداشتهایی بوده است که مؤلف در طول زمان درباره موضوعات خاص گردآوری می کرده است و مواد خام تألیف کتابی را که در صدد نوشتن آن بود فراهم می آورده است.

به نظر می رسد برخی مؤلفان نظرات خاص خود را درباره صفحه کتابی که می خوانده اند بر حواشی آن، می نوشته و سپس در کتاب مستقلاً گرد می آورده اند؛ شاهد ما ابن ابی الحدید

است که «الفلک الدائر» خود را مجموعه یادداشتهای مکتوب در کنار «المثل السائر» ابن اثیر معرفی می کند که بعدها آنها را به صورت کتابی تدوین کرده است. ۲۸

این تعلیقات چه یادداشتهای و اطلاعاتی بوده که مؤلف گرد می آورده و چه نظرات خاصی بوده که درباره کتابی ابراز می داشته، از اهمیت علمی همچون کتابهای مستقل برخوردار بوده است و همان ارزش را داشته است. از این رو می بینیم که بسیاری از مؤلفان اشارات متعددی به این «تعلیقات» در میان منابع خود داشته اند و بدانها استناد می کرده اند؛ مثلاً ابن بسام در مورد منابع کتابش الذخیره می گوید: «... من آن را از منابع دیریاب و گمگشته و... و از میان متفرقاتی چون قرون گذشته و تعلیقاتی چون ویرانه، گرد آوردم.» ۲۹

ثبت

برخی مؤلفان متقدم این اصطلاح را به معنای فهرست مطالب کتاب به کار برده اند؛ مثلاً ابن ندیم درباره نضر بن شمیل

۲۳. المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۲۱.
 ۲۴. برای مثال ر. ک: الموشی، ص ۱۸۰؛ ادب الکتاب، ص ۲۰ و ۳۶؛ کتاب الکتاب، ص ۷؛ مراتب النحویین، ص ۲؛ یتیمه الدهر، ج ۲، ص ۲۱۹؛ التمثیل و المحاضرة، ص ۴؛ ثمار القلوب، ص ۳؛ المتحل، ص ۵؛ سحر البلاغه، ص ۸؛ الکناية و التعریض، ص ۲؛ الذخیره، ج ۱، ص ۴۴؛ اخبار الاذکباء، ص ۴؛ اخبار الحمقى و المغفلین، ص ۵۶ و شرح المقامات، ج ۱، ص ۲۰.
 ۲۵. و فیات الاعیان، ج ۱، ص ۵۵. همچنین برای دیدن کاربرد ترجمه به این معنار. ک: فوات الوفیات، ج ۲، ص ۲۶۳؛ المغرب (بخش مصر)، ص ۲۵۳؛ النصوص البانعة، ص ۵۲۳، ۵۲۶ و ۵۲۷؛ الاعلان بالتویخ، ص ۲۳ و ۲۲۴.
 ۲۶. مراتب النحویین، ص ۲. همچنین ر. ک: تمة الیتیمه، ج ۱، ص ۱۴۵ و نور القیس، ص ۲.
 ۲۷. تمة الیتیمه، ج ۱، ص ۱۹.
 ۲۸. ر. ک: الفلک الدائر، ص ۳۴ و ۳۵.
 ۲۹. الذخیره، ج ۱، قسم ۱، ص ۵۴. همچنین ر. ک: دمية القصر، ج ۱، ص ۲۹۳؛ خریة القصر، ج ۲، ص ۹۸ و ۳۴۲.
 این جماعه نیز کتابی دارد که همچنان بصورت خطی است به نام «التعلیقه». این کتاب شامل زندگی نامه های بسیاری است و جزء اول آن در کتابخانه ملی پاریس است و نسخه عکسی آن را همکارم دکتر عبدالکریم توفیق تهیه کرده است.

می نویسد: «... کتابهایی دارد از جمله کتاب الصفات که کتاب بزرگی است شامل کتابهای متعدد و ابو عبید القاسم بن سلام در کتاب خود غریب المصنف از آن بهره گرفته است. ابو الحسن بن الکو فی ثبت (فهرست) کتاب الصفات را نوشته و من به خود او خواننده و نقل می کنم...»^{۳۰}

گاه نیز مؤلفان ثبت را به معنای فهرست اعلام یا نامنامه به کار می برده اند؛ مثلاً ثعالبی در آغاز کتابش سحر البلاغة چنین می نویسد: «و این ثبت (فهرست) نامهای شاعرانی است که نظم شیرین آنان را جای جای این کتاب به کار گرفته ام. ابو الطیب المتنبی، ابوفراس حمدانی، ابو العباس النامی و...»^{۳۱}

گاه نیز این اصطلاح به معنای فهرست مشایخ و طبعاً در میان محدثان به کار می رفته است. در این معنا مشایخ بزرگ را چه آنان که مؤلف مستقیماً از آنها حدیث نقل می کرد- که نوع مشهورتر ثبت همین است- و چه آنان که مستقیماً از آنها نقل حدیث نمی کرد، به ترتیب طبقات آورده می شد. ثبت به این معنا را در نوشته این شاکر کتبی می یابیم که درباره قاسم بن محمد می نویسد: «شیخ امام حافظ، محدث، مورخ... کتابهای خوبی به دست آورد که در چهار مخزن نگهداری می شد. ثبت (فهرست مشایخ) او به بیست و چهار جلد می رسد که در آنها نام کسانی را که از آنان روایت شنیده آورده است... مشایخ او که از آنها استماع حدیث می کرد بیش از دو هزار نفر و مشایخی که به او اجازه نقل حدیث دادند بیش از هزار نفرند...»^{۳۲}

دفتر

این اصطلاح از قرن سوم هجری به معنای دیوان شعر، کتاب به طور کلی و فهرست کتابهای موجود در یک کتابخانه به کار می رفته است؛

مثلاً ابن قتیبه آن را گاه به معنای دیوان شعر و گاه به معنای دو نوع کتاب به کار می گیرد: «هرکس این بیت را در دفتر شعر معذل بن عبدالله در وصف اسب... بخواند... تصحیف کنندگان و برگیرندگان از دفاتر نیز «رتلات» را «ربلات» پنداشته اند...»^{۳۳} روشن است که دفتر در آغاز این متن به معنای دیوان شعر و در آخر آن به معنای کتاب آمده است.

اما از قرن چهارم به بعد دفتر تنها به معنای دیوان شعر به کار می رفته است: مثلاً ابویکر صولی می نویسد: «محمد بن عبدالملک زبات از حسن بن وهب دفتر اشعار ابویعقوب خزیمی را به عاریت گرفت...»^{۳۴} حمزه اصفهانی نیز چنین نقل قول می کند: «ابراهیم بن محبوب دفتری به ما نشان داد که به خط

ابونواسی بود و امضای او در آن قرار داشت و در آن نود و اندی ارجوزه درباره شکار بود.»^{۳۵}

دیوان

این اصطلاح نزد متقدمان به دو معنا به کار می رفته است؛ یکی به معنای مجموعه اشعار که امروزه نیز به این معنا رایج است. هر چند به نظر می رسد گذشتگان مرادشان از دیوان مجموع اشعار متفرق از شاعران مختلف بوده است یعنی آن را معادل جنگ شعر به کار می برده اند، نه مجموع اشعار یک شاعر خاص. مثلاً ابن اسلام جمحی می نویسد: «نعمان بن منذر دیوانی داشت که در آن اشعار بزرگان گرد آمده بود...»^{۳۶}

ظاهراً دیوان به معنای مجموعه اشعار یک شاعر، از قرن چهارم به بعد رایج شده است.

معنای دیگر دیوان که از قرن چهارم رایج شده بود. کتاب است نه دیوان شعر؛ گواه ما این سخن ابوالفرج اصفهانی درباره کتاب اغانی منسوب به اسحاق موصلی است:

«... محمد بن خلف و کعب به من خبر داد که شنیدم حماد می گفت: پدرم این کتاب را تألیف نکرد و هرگز آن را ندید... و دیوانهایی که پدرم در زمینه خنیاگری تألیف کرده است گواه بطلان و نادرستی انتساب این کتاب به اوست...»^{۳۷}

دیوان به معنای کتاب در نوشته های نویسندگان قرن پنجم هم به چشم می خورد؛ مثلاً ابوالولید حمیری می نویسد: «در نوشتن دیوانها و تنظیم تألیفات شایسته و بایسته آن است که هر چه را به همانند خود بیفزایند و هر مطلبی را در کنار مشابه خود بیاورند...»^{۳۸}

۳۰. الفهرست، ص ۵۷.

۳۱. سحر البلاغة، ص ۷.

۳۲. فوات الوفيات، ج ۲، ص ۲۶۲ و ۲۶۳.

۳۳. الشعر والشعراء، ج ۱، ص ۲۸.

۳۴. ادب الکتاب، ص ۴۹.

۳۵. دیوان ابی نواس، ج ۲، ص ۱۷۶ و ۱۷۷ و نیز ر. ک: تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳۸۶ والمصون، ص ۴.

۳۶. طبقات فحول الشعراء، ص ۱۰.

۳۷. الاغانی، ج ۱، ص ۶۵.

۳۸. البدیع فی وصف الربیع، ص ۵ و نیز ر. ک: الذخیره، ج ۱، بخش ۱، ص ۲؛ تاریخ علماء الاندلس، ج ۱، ص ۱۴۳؛ مطمح الانفس، ص ۲ و الحلة السیراء، ج ۱، ص ۲۰۳.

رساله

این اصطلاح به وسیله برخی از متقدمان به معنای تالیف ادبی به کار می‌رفته است؛ مثلاً ابن مدبر در پایان «الرساله العذراء» می‌نویسد: «این رساله عذراء (باکره) است زیرا متضمن گوهرهای معانی بکری است که بلاغت ناطقان آنها را نسفته است...»^{۳۹}

با این وجود نمی‌توانیم بگوییم این اصطلاح منحصر به حوزه و محدوده معینی بوده است، زیرا رساله‌های جاحظ نام کتاب را نیز بر خسود دارند. از این رو می‌توانیم بگوییم که این دو تداخل مفهومی دارند و از قرن چهارم به کتاب نیز رساله گفته می‌شده است و حتی کتابهای حجیم و دارای موضوعات متعدد نیز رساله نامیده می‌شده‌اند؛ مثلاً طاشی کبری زاده درباره کتاب خود مفتاح السعادة می‌نویسد: «این رساله را مفتاح السعادة و مصباح السیاده نامیدم...»^{۴۰} حال آنکه این کتاب دارای موضوعات متعدد است.

برخی مؤلفان متقدم نیز رساله را به معنای مقدمه کتاب به کار می‌برده‌اند و با آن کتاب را آغاز می‌کرده‌اند؛ مثلاً حمزه اصفهانی کتاب خود «التنبیه» را با رساله‌ای به یکی از دوستان خود آغاز می‌کند و در آن به نظرات دوستش پاسخ می‌دهد.^{۴۱}

رسم

این اصطلاح نزد بسیاری از متقدمان به معنای کتابت و نوشتن بوده است و از قرن سوم می‌بینیم که «کتاب»، «دَوْن» و «رَسْم» هر سه به معنای نوشتن به کار رفته است؛ مثلاً جاحظ در کتاب البیان و التبیان می‌نویسد: «این غیر از برگزیده‌های فصیحان عرب و اعراب خالص است که در این کتاب، رسم کرده‌ایم (نوشته‌ایم).»^{۴۲} آمدی نیز در قرن چهارم هجری می‌نویسد: «خدایت عزت، توفیق و استواری دهد. این نهایت تلاش من در مقایسه میان اشعار ابوتمام حبیب بن اوس طائی و ابوعباده ولید بن عبید بختری است و در این مورد چیزی رسم کرده‌ام (نوشته‌ام) که امیدوارم خداوند در آن سلامت قرار داده باشد.»^{۴۳}

برخی از مؤلفان قرن چهارم نیز این اصطلاح را به معنای طرح تالیف و تدوین کتاب به کار می‌برده‌اند؛ مثلاً ابوالطیب لغوی در این باره می‌نویسد: «محمد بن یحیی به ما خبر داد که: شنیدم احمد بن یحیی می‌گفت: از آن رو در کتاب العین خط راه یافت که احمد [طرح] آن را رسم کرد، اما خود آن را تکمیل نکرد...»^{۴۴}

مظان

این اصطلاح در میان مؤلفان متقدم -بویژه در قرن چهارم هجری- به معنای منبع و مرجعی که مورد اعتماد مؤلف بوده و مواد خام کتاب خود را از آنجا گرد می‌آورده به کار می‌رفته است؛ مثلاً خطیب بغداد به هنگام سخن از عالمان محقق علم الحدیث می‌گوید: «واجب است بر آن که خداوند او را بدین مرتبت اختصاص داده و به این منزلت رسانده است، در تتبع آثار و سنن پیامبر اکرم -ص- نهایت تلاش خود را مبذول دارد و آنها را در مظان خود بجوید و از اهلس دریابد.»^{۴۵} ابن خلکان نیز درباره کتاب خود و فیات الاعیان مظان را به این معنا به کار می‌برد و می‌گوید:

«پس اگر اندیشمندی بر خلی در این کتاب واقف شود، پس از اطمینان از آن، در اصلاح آن مأجور است. زیرا که نهایت کوشش خود را در گردآوری آن از مظان صحت به کار بردم و در نقل آن کوتاهی نکردم.»^{۴۶}

معارضه

این اصطلاح نزد متقدمان به دو معنای نزدیک به هم، به کار می‌رفته است؛ نخست به معنای مقابله با متن اصلی [یا نمونه خوانی] بوده است. در این مورد ابو عبدالله نمری می‌گوید: «... شنیدم که معمر می‌گفت: «اگر کتابی صدمرتبه معارضه شود باز امکان دارد در آن خطایی یا افتادگی رخ داده باشند...»^{۴۷} دومین معنای معارضه میان متقدمان، تالیف کتابی مانند

۳۹. الرسالة العذراء، ص ۴۸ و نیز ر.ک: سرقات ابی نواس، ص ۳۳.
 ۴۰. مفتاح السعادة، ج ۱، ص ۵.
 ۴۱. التعریقات، ص ۱۱۵.
 ۴۲. البیان والتبیین، ج ۲، ص ۷.
 ۴۳. الموازنه، ج ۱، ص ۵. نیز ر.ک: البرهان فی وجوه البیان، ص ۵۲ و ۵۳ و البصائر والذخائر، ج ۲، ص ۲۹۵ و ۲۹۶.
 ۴۴. مراتب النحویین، ص ۳۱۳.
 ۴۵. الکفایة، ص ۶.
 ۴۶. و فیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۱؛ الحلة السیراء، ج ۲، ص ۱۳۴ و کتاب الرجال، ج ۱، ص ۲۵.
 ۴۷. جامع بیان العلم، ج ۱، ص ۹۳ و ۹۴.

کتاب دیگر و به همان سبک و سیاق [و به تقلید از آن] است. معارضه به این معنا در بسیاری از متون ادبی کهن به کار رفته است و کتابهای فراوانی در معارضه با کتابهای دیگر نوشته شده است؛ مثلاً «کتاب الحماسه» بحتری در معارضه با کتاب الحماسه ابوتمام تألیف شده است و مؤلف خود در پایان کتابش می گوید: «کتاب الحماسه که ابوعباده ولید بن عبید بحتری از اشعار عرب برای فتح بن خاقان در معارضه با کتاب الحماسه ابوتمام حبیب بن اوس طائی گرد آورد، به پایان رسید. ۴۸»

منابع کهن کتابهای بیشماری را ذکر می کنند که در معارضه با کتابهای دیگر تألیف نشده اند؛ مانند کتاب الحدائق که ابن فرج جیانی آن را در معارضه با کتاب الزهراء ابن داوود اصفهانی نوشت؛ ۴۹ یا کتاب الباهر فی اشعار المحدثین که جعفر بن محمد بن حمدان موصلی آن را در معارضه با کتاب الروضه میرد نوشت ۵۰ و یا کتاب الحدیقه که امیه بن عبدالعزیز بن ابی الصلت اندلسی آن را در معارضه با کتاب الیتمه ثعالبی نوشت. ۵۱

بغدادی از یحیی بن معین چنین نقل می کند: «عبدالله بن مبارک -رحمة الله علیه- زیرک، استوار، مورد اعتماد، دانشمند و صحیح الحدیث بود و کتابهایی که از آنها حدیث نقل می کرد، بیست هزار یا بیست و یک هزار بود...» ۵۳

روشن است که این کتابها مجموعه ای از نوشته های متفرق بوده است که گاه برخی از آنها از چند صفحه تجاوز نمی کرده است.

کتاب به معنای بخش اصلی کتاب و معادل «باب» نیز به کار می رفته است که بیشتر به آن اشاره کردیم.

نسخ

بسیاری از مؤلفان متقدم «نسخ» به معنای کتابت و تدوین به کار برده اند.

بسیاری از متقدمان نیز «نسخه» را به معنای کتابی که مؤلف آن را نوشته است (یا نسخه اصلی) یا یکی از نسخه ها به کار برده اند. مثلاً ابن انباری می نویسد: «فراء همه کتابهای خود را از حفظ املا کرد و هیچ نسخه ای به دست نگرفت جز در مورد دو کتاب...» ۵۴ که در اینجا نسخه به معنای نسخه اصلی مؤلف است. حمزه اصفهانی نیز به هنگام سخن از ابونواس می نویسد: «در میان نسخه های شعرش اشعاری از دو شاعر اصفهانی دیدم...» ۵۵ که در اینجا نسخه به معنای نسخه های مختلف از یک متن است.



مقابله

این اصطلاح از قرن سوم هجری برای بیان عملی بسیار پراهمیت به کار رفته است؛ یعنی طالبان علم پس از فراغت از درس استاد، آنچه را از زبان استاد شنیده و یادداشت کرده بودند، بر یکدیگر یا بر استاد می خواندند تا خطاهای احتمالی مکتوب خود را بر طرف و آن را تصحیح کنند. گواه این ادعا مطلبی است در اغانی به این شرح: «احمد بن عبیدالله بن عمار برایم نقل کرد که: نوجوان بودیم که نزد ابوالعباس میرد می رفتیم و آنچه از اخبار و آداب روایت می کرد، می نوشتیم... روزی از مجلس ابوالعباس میرد بیرون آمدیم و در جایی نشستیم و به مقابله آنچه نوشته بودیم و تصحیح آنچه شاهدش بودیم، پرداختیم...» ۵۲

کتاب

این اصطلاح علاوه بر معنای مشهور و امروزی آن، در میان متقدمان از قرن سوم هجری به معنای نامه ای که کسی به دیگری می نویسد به کار رفته است. متونی که این اصطلاح به این معنا در آنها به کار رفته آن چنان فراوان است که نیاز به شاهد آوردن نیست.

به نظر می رسد این اصطلاح به این معنا نزد متقدمان بتدریج تحول پیدا کرده و به معنای مجموعه یادداشتها و نامه ها و گزارشهای مختلف و متنوع به کار رفته است. مثلاً خطیب

۴۸. الحماسه، بحتری، ص ۲۷۷.
 ۴۹. جذوة المقتبس، ص ۱۰۴ و ۱۰۵ و بغیة الملتبس، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.
 ۵۰. مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۴ و معجم الالباء، ج ۲، ص ۴۱۹.
 ۵۱. خريدة القصر (مغرب)، ج ۱، ص ۲۲۳ و مرآة الجنان، ج ۳، ص ۲۵۳.
 ۵۲. الاغانی، ج ۷، ص ۱۲۰.
 ۵۳. تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۱۶۴.
 ۵۴. نزهة الالباء، ص ۸۴.
 ۵۵. دیوان ابن نواس، ج ۱، ص ۸.